

مریدان دکتر سروش: تقلیل نقد به "حکم تکفیر"

محمد سهیمی

مقدمه

واکنش به انتشار مقاله نگارنده -- "[دکتر عبدالکریم سروش با منتقدانش چه می‌کند؟](#)" -- بسیار وسیع بود. واکنش‌ها را میتوان به دو دسته تقسیم نمود. بسیاری از هموطنان در صفحه فیسبوک نگارنده، از طریق ایمیل، و تماس تلفنی از مقاله استقبال کردند. گروه کوچک دیگری مرکب از طرفداران و مریدان آقای دکتر عبدالکریم سروش واکنش خشمگینانه داشتند، و در اینجا و آنجا با فحاشی و شایعه پردازی به مقابله پرداختند. گویی اینان حاضر بودند هرکاری انجام دهند بجز پاسخ گویی به خود مقاله که نه راجع به نظریات و تفکرات آقای دکتر سروش بود، و نه راجع به نقد نظریات ایشان توسط آقایان دکتر محسن کدیور، دکتر آرش نراقی، و اکبر گنجی. بیشتر فعالیت‌ها نیز تحت اسامی مستعار انجام شد. اینگونه واکنش مریدان آقای دکتر سروش موضوع جدیدی نیست.

پس از مطرح شدن "عبور اعتقادی [نه آداب فردی] دکتر سروش از اسلام" توسط آقای دکتر کدیور، آقای دکتر سروش آنرا "تکفیر آمیز" ارزیابی نمود. پس از آنکه آقایان دکتر نراقی و گنجی در مقالات و پست‌های خود در صفحات فیسبوک خود این مدعا را مطرح نمودند که آقای دکتر سروش مشغول "فرقه سازی" و "ابداع دین جدیدی" هستند، فرزند بزرگ آقای دکتر سروش و برخی از مریدان ایشان ادعا نمودند که ایندو شخصیت آقای دکتر سروش را "تکفیر" نموده اند که به منزله دعوت از فقیهان جمهوری اسلامی به برخورد با آقای دکتر سروش میباشد. آیا ادعای "تکفیر" صادقانه است، و یا تاکتیک دیگری است برای جلوگیری از نقد؟

هدف مقاله کنونی این است که نشان دهد ادعای "تکفیر" توسط این آقایان دارای هیچگونه شالوده محکمی نیست، و در حقیقت بر باد هوا است، و در نتیجه خیال مریدان آقای دکتر سروش، از جمله فرزندان ایشان باید راحت باشد. به نظر می‌رسد طرح این ادعا دارای دو هدف میباشد. اول، مظلوم نمایی به قصد فرار از نقد و پاسخگویی. این هدف را آقای دکتر کدیور به نحو احسن و با استدلال‌های محکم در مقاله "[انسداد باب نقد](#)" تبیین کردند. دوم، در شرایط کنونی که فقیهان ظالم حاکم بر مردم ایران بزرگترین ظلم و ستم‌ها را به آنها نموده اند، هر کسیکه صحبت جدیدی را درباره اسلام، قرآن، و پیامبر گرامی آن مطرح می‌کند، از برخورد تند فقیهان با خود سود میبرد، چون باعث جلب افکار عمومی به طرف آن نظریات جدید میشود. ولی، در عین حال، چون مدعیان اینگونه نظرات به دنبال جذب مردم هستند، مایل نیستند که نظرات آنها توسط متخصصان مورد نقد قرار گیرد. مدعیان، در صورت نقد، میتوانند سه نوع واکنش به آنها داشته باشند: سکوت، پاسخ مستدل، و یا هیاهو و اتهام و فحاشی. منتقدان نظریات آقای دکتر سروش نواندیشان دینی مخالف جمهوری اسلامی هستند که بسیاری از آنان، نظیر آقایان عبدالعلی بازرگان، حسن یوسفی اشکوری، دکتر کدیور، دکتر محسن آرمین، اکبر گنجی، و... زندان‌های طولانی مدت جمهوری اسلامی را تحمل کرده اند، و بنا بر این نمیتوان با تمسک به اینکه منتقدان، فقیهان ظالم جمهوری اسلامی هستند، به

نقد‌ها پاسخ نداد. تا کنون واکنش به نقدها نه سکوت بوده است، و نه پاسخ مستدل. میماند هیاهو، شایعه پراکنی، و تهمت‌های فاقد سند.

حال اجازه دهید به بررسی اتهام تکفیر بپردازیم تا ببینیم که چگونه مانند حبایی است که راحت می‌ترکد و ناپدید می‌شود. از فرمانده خود فقیهان ظالم ایران آغاز می‌کنیم.

مخالفت قاطع آیت‌الله خامنه‌ای با حکم تکفیر

با وجود ظلم‌های بسیار، و در بسیاری از موارد بی‌نظیر، که در دوران حکومت آیت‌الله علی خامنه‌ای به مردم ایران شده است، ایشان، بر خلاف آیت‌الله روح‌الله خمینی و حکم تکفیر ایشان درباره آقای سلمان رشدی، در دوران رهبریش همیشه با حکم تکفیر مخالفت کرده است. آیت‌الله خامنه‌ای تکفیر را بی‌تأثیر و به سود فردی که تکفیر شده به شمار آورده و خواستار پاسخگویی مستدل [مستدل از نظر خودشان] به افرادی است که در قلمروهای گوناگون دینی سخنان نو یا شبهه‌آمیز می‌گویند. با مراجعه به سخنرانی‌های ایشان در طول سال‌های گذشته، که در وبسایت خود ایشان وجود دارند، میتوان به راحتی مخالفت ایشان را با صدور حکم تکفیر دید.

در پنجم اسفند ماه ۱۳۷۰ در دیدار مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی آیت‌الله خامنه‌ای با تکفیر مخالفت کرد، آن را بی‌تأثیر خواند و چنین گفت:

"آن قدر سخن نو، حرف‌فکربرانگیز و حواس‌جذب‌کن در دنیا وجود دارد که با رادیوها و کتابها و ترجمه‌ها به این‌جا می‌آید؛ نمی‌شود که من و شما هر یک خطی که در جایی نوشته شد یا گفته شد، فوراً عزا بگیریم و جنجال راه بیندازیم که فلان کس فلان چیز را ترجمه کرده یا فلان چیز را گفته است؛ گفته باشد؛ فکر است، می‌گویند. شما خیال می‌کنید روزی که شبهه‌ی ابن‌کمنه را رفع می‌کردند، به صرف این‌که کسی شبهه‌ی ابن‌کمنه را در کتاب‌هایش بنویسد، او را تکفیر می‌کردند؟ مگر می‌شود مردم را بیخودی تکفیر کرد؟ مگر می‌شود هر کس حرف جدیدی زد، ما بگوییم شما مخالفید، شما ضدید؛ این مطلب را نگویند؟ با نگفتن که مشکل ما حل نمیشود".

در ۲۹ بهمن ۱۳۷۱ در دیدار با اعضای مجلس خبرگان آیت‌الله خامنه‌ای بار دیگر مخالفت خود را با حکم تکفیر اعلام کرد، آن را ناموثر به شمار آورد و چنین گفت:

"در گذشته اگر کسی حرفی می‌زد، کاری نمی‌توانستیم بکنیم! یا فریاد می‌کشیدیم و از او اعلام برائت می‌کردیم، یا اگر در حد کفر بود، تکفیر، و اگر در حد فسق بود، تفسیق می‌کردیم. اما امروز این‌گونه نیست. امروز احتیاجی به این امور نیست و نباید این کارها انجام گیرد. امروز این کارها برای جامعه‌ی اسلام، مضر است. کسی که حرفی زده و به نظر یکی کفر بوده، نباید تکفیر شود. اگر هم بناست کسی تکفیر شود، تکفیر حدی دارد، میزانی دارد و مربوط به مبادی و مراتب خاصی است. این‌طور نباشد که یک نفر منبری به خودش حق بدهد برود منبر و نفری را که به نظر او کافر است، تکفیر کند. بالاخره جامعه، جامعه‌ی اسلامی است. اگر کسی کافر است یا مسلم است، باید معلوم باشد. این، به عهده‌ی هر کسی نیست. علاوه بر

این‌که اصلاً صحیح و مؤثر هم نیست. امروز باید با بیان - البته با شجاعت و صراحت - و با قوت علمی وارد میدان شد. اگر کسی حرف بدی زده، بلافاصله باید ده تا، پنجاه تا و صد تا حرف صحیح در مقابل او مطرح شود. از حوزه علمیه و از جاهای دیگر، نوشته شود، گفته شود و پخش شود."

در ۱۳ آذر ماه ۱۳۷۴ در دیدار با جمعی از "نخبگان حوزوی" آیت‌الله خامنه‌ای به طور کلی با حکم ارتداد مخالفت کرد، از پاسخ علمی به شبهه پراکنان گستاخ دفاع کرد و **گفت** :

"وقتی کسی بر جامعه‌ی ما گستاخی کرد و یک شبهه را به صدای بلند گفت، به جای این‌که ناگهان از ده نفر صدایی بلند شود و بدون عصبانیت و خشم، جواب شبهه را بدهند، عصبانی می‌شویم و دعوا و جنجال می‌کنیم؛ در حالی که اگر دست ما پُر بود، چرا دعوا کنیم؟ یک نفر مقاله‌ای مینویسد و حرف بی‌منطق و بی‌استدلالی را بیان میکند و یا با استدلال غلط و مغالطه جلو می‌آید - مثل قضیه معروف کشیدن عکس مار به جای نوشتن آن - آن گاه بلافاصله ده، بیست مقاله و یا صد مقاله از حوزه‌ی علمیه قم بیرون می‌آید و در هر روزنامه و مجله‌ای جوابش داده میشود و تمام میشود میرود. برای کسی که عصبانی شود، جایی باقی نمی‌ماند. چرا عصبانی شویم؟ حیف نیست که حوزه‌ی اسلام و این دین منطقی و مستدل را متهم کنند که استدلالی نیست و شما اهل دعوا هستید؟! یک دروغ هم رویش بگذارند و بگویند شما اهل تکفیرید! ما چه کسی را تکفیر کردیم؟ چقدر کافر هستند که ما تکفیرشان هم نکردیم؟ امروز، حوزه کسی را تکفیر نمی‌کند."

در ۲۰ شهریور ۱۳۷۹ در شروع درس خارج فقه آیت‌الله خامنه‌ای ضمن نفی تکفیر **گفت** که صدور چنین حکمی به سود فردی است که تکفیر می‌شود:

"علمای دین باید در مقابل تحریف دین ساکت ننشینند. برخورد غیر علمی با این قضایا غلط است. **فریاد بلند کنیم که آقا این کفر گفت؛ تکفیر کنیم، چه بکنیم؛ این فایده‌ای ندارد.** خیلیها هم خوششان می‌آید که همین کار بشود؛ تا یک حرفی زده شد، فوراً این را متهمش کنیم به این‌که ضد اسلام گفته است، یا ضد دین گفته است، یا ضد ولایت گفته است؛ فوراً اینها می‌چسبند به همین؛ خوششان هم می‌آید؛ برای خاطر این‌که از نقد علم برکنار می‌مانند. اگر نقد علمی شد، آن وقت حرف شکافته می‌شود و رسوایی سخن و صاحب سخن آشکار خواهد شد. این کار باید انجام بگیرد."

در ۱۷ شهریور ۱۳۸۴ در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای گفت که دشمنان اسلام همه مبانی اسلام را زیر سؤال برده اند. اما آنان عده ای پاره سرا نیستند، بلکه متفکران را به کار گرفته اند. سپس ایشان **گفت** :

"در مقابله‌ی با این، نه عصبانیت، نه تکفیر، نه سلاح، نه قوه‌ی زور، هیچ کدام فایده‌ی ندارد. در مقابل «لا یتلّ الحديد الا الحديد» باید با منطق به میدان رفت."

در ۸ آذر ماه ۱۳۸۶ در دیدار با جمعی از "اساتید و فضلا و مبلغان و پژوهشگران حوزه‌های علمیه" آیت‌الله خامنه‌ای خواستار براندازی حکم تکفیر از حوزه‌های دینی شد و **گفت** :

"یک نفری نظر فقهی می دهد، نظر شادّی است. خیلی خوب، قبول ندارید، کرسی نظریه‌پردازی تشکیل بشود و مباحثه بشود؛ پنج نفر، ده نفر فاضل بیابند این نظر فقهی را رد کنند با استدلال؛ اشکال ندارد. نظر فلسفی ای داده می شود همین جور، نظر معارفی و کلامی ای داده می شود همین جور. مسئله‌ی تکفیر و رمی و این حرفها را بایستی از حوزه وراثت؛ آن هم در داخل حوزه نسبت به علمای برجسته و بزرگ؛ یک گوشه‌ای از حرفشان با نظر بنده‌ی حقیر مخالف است، بنده دهن باز کنم رمی کنم؛ نمی شود اینجوری".

در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۷ در دیدار با علما و فضلا و طلاب استان فارس آیت‌الله خامنه‌ای **گفت** :

"برخی قدرت‌ها برای منحرف کردن ذهن ملت‌ها از طریق فلسفه یا مطالب شبه فلسفی تلاش می کنند. راه **مقابله با این تلاش‌ها، تکفیر، دشنام و عصبانیت نیست؛ بلکه باید با تکیه بر حقایق دین و معارف عقلی، ذهن بشر را در مقابل مطالب و نظریات انحرافی نجات داد و دستیابی به این مهم، نیازمند عالم‌شدن و پرورش انسان‌های متفکر نظریه‌پرداز است**".

در اول فروردین ۱۳۹۳ در سخنرانی روز اول سال نو در مشهد آیت‌الله خامنه‌ای **گفت** :

"علما، اساتید، روشنفکران انقلابی، هنرمندان متعهد، اینها نگاه نقّادانه خودشان را نسبت به اوضاع فرهنگی کشور همچنان داشته باشند و تذکر بدهند. البته من در مورد تذکرات، معتقدم باید با منطق محکم و با بیان روشن، نقطه نظرات صحیح را ارائه بدهند. با تهمت‌زنی و جنجال‌آفرینی، بنده موافق نیستم؛ **با تکفیر کردن و متهم کردن این و آن، بنده موافق نیستم**".

موارد بسیار دیگری در سخنان آیت‌الله خامنه‌ای وجود دارد که به روشنی با حکم تکفیر مخالفت کرده است. از سوی دیگر، مطابق نظریه ولایت فقیه مقبول فقها، صدور حکم ارتداد از اختیارات و وظایف ولی فقیه است، نه مراجع تقلید و یا آنهاييکه مجتهد هستند. یعنی صدور حکم ارتداد به همان نحو که آیت الله خمینی حکم ارتداد آقای رشدی را صادر کرد، باید صورت گیرد. حکم تکفیر آقای رشدی موجب بی‌آبرویی مسلمانان شد. بر اساس اینگونه تجربه‌ها آیت‌الله خامنه‌ای به این نتیجه رسیده است که در عصر کنونی تکفیر به سود مرتد تمام می‌شود. آزاد اندیشی و کثرت‌گرایی آیت‌الله خامنه‌ای را به این سو سوق نداده است؛ ایشان یک دیکتاتور است. مصلحت‌سنجی، بی‌فایده بودن و به سود مرتد تمام شدن او را مجبور کرده تا چنین حکمی صادر کند.

مخالفت آیت‌الله خامنه‌ای با حکم تکفیر و تحسین دکتر سروش

ولی این پایان داستان مخالفت آیت‌الله خامنه‌ای با حکم تکفیر نیست. آقای دکتر سروش در ۷ جولای ۲۰۱۲ ضمن توضیح نظر اتش پیرامون کلام الله نبودن قرآن، گفت، پس از این که من اعلام کردم "خدا سخن نمی گوید و پیامبر سخنی نمی شنود. و پیامبر در مقام گرفتن و ابلاغ وحی فاعلیت دارد...پیامبر وجودش با وجود خدا یکی است، همه موجودات با خداوند یکی هستند...بعد هم کلامی در کار نبوده، یعنی خدا حرف نمی زند، این که خدا متکلم است، این تعبیر مجازی است، نه حقیقی...و خدا اصلاً حرف نمی زند"، آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله نوری همدانی، و برخی دیگر از مراجع تقلید واکنش‌های تنّدی به سخنان من نشان دادند.

اما آیت الله خامنه ای جلوی آنها را گرفت. دکتر سروش سپس گفت ("پیامبران و عارفان" ، ۷ جولای ۲۰۱۲، دقیقه ۸-۴) :

"من اگر هیچ جا تحسین نکنم ، در این یک مورد آقای خامنه ای رهبر سیاسی ایران را تحسین می کنم که در یک سخنرانی در شیراز به روحانیون قم تذکر داد که دوران، دوران تکفیر نیست و اگر تنها کسی بخواد مواجهه ای بکند، باید مواجهه عالمانه و نقادانه باشد و به این ترتیب راه آن سخنان درشت را بستند و به آنها، قم، حالی کردند که از این پس اگر کسی می باید زبان و دهان به تکفیر بگشاید علما نیستند، بلکه شخص رهبر عالیقدر است و این مقام از آن اوست".

تا انجاییکه نگارنده آگاه است آیت الله خامنه ای به طور کلی تکفیر را نفی کرده و هیچ گاه نگفته است که صدور حکم تکفیر حق اوست. دستکم نگارنده شاهدهی برای اختصاص صدور حکم تکفیر به شخص آیت الله خامنه ای پیدا نکرد. آقای دکتر سروش در همان زمان سخنان آیت الله خامنه ای را روی صفحه وبسایت خود قرار داد و بدین ترتیب خیالش برای طرح مدعیات رادیکال تر راحت شد.

پنج مقاله "روایهای رسولانه" آقای دکتر سروش که قرآن را به خواب های پریشان پس از حالات صرع گونه و غلط گزارش شده حضرت محمد فرو می کاست که توسط چند نفر، از جمله آقایان دکتر محسن آرمین، دکتر غلامرضا کاشی، دکتر بیژن عبدالکریمی، دکتر کدیور، دکتر نراقی، حسن یوسفی اشکوری، عبدالعلی بازرگان، و گنجی نقد شده اند، به ترتیب در ۱۷ خرداد ۱۳۹۲، ۱۹ تیر ۱۳۹۲، ۱۴ شهریور ۱۳۹۲، اسفند ماه ۱۳۹۲ و خرداد ۱۳۹۳ در وبسایت جرس منتشر شد. بنابراین، اولین مقاله آقای دکتر سروش در این باره حدود یک سال بعد از تحسین آقای دکتر سروش از آیت الله خامنه ای برای نفی صدور حکم تکفیر انتشار یافت.

مراجع تقلید و فقیهان جمهوری اسلامی واکنشی به این مقاله ها نشان ندادند. بنابراین ادعای آقای دکتر سروش در حاشیه قرار گرفت. پس تا اینجا هیچ خبری از صدور حکم ارتداد و تکفیر نبود. ولی روشن است که آقای دکتر سروش این مدعیات را طرح نکرده بود که اصلاً مورد توجه قرار نگیرد. او ادعاهای بسیار بزرگی را مطرح کرده بود.

طرح نظرات در بی بی سی و صدای آمریکا و عدم واکنش به آنها

آقای دکتر سروش از تلویزیون بی بی سی برای عمومی کردن مدعیاتش استفاده کرد. در انتخاب طرف مناظره هم دقت کافی شده بود. با این که بر طبق اطلاعات نگارنده برنامه پرگار افراد بسیاری را برای مناظره به دکتر سروش پیشنهاد کرد، اما ایشان شخصیت وارسته ای چون آقای مهندس عبدالعلی بازرگان را به عنوان طرف بحث انتخاب کرد که علاقه ای به مباحث فلسفی و کلامی نداشته، به طور قطع اصلاً از مبانی متافیزیکی مدعیات آقای دکتر سروش اطلاع نداشت و صرفاً علاقمند به مباحث درون دینی است.

میلیون ها بیننده در دو برنامه یکساعته بی بی سی شاهد بودند که آقای دکتر سروش می گوید خداوند اصلاً حرف نمی زند، حضرت محمد خواب هایی دیده و خواب هایش را تعریف کرده است. آقای دکتر سروش

گفت که به این ترتیب مسائل لاینحلی چون پریشان بودن قرآن، تناقض های فراوان آن و تعارضش با علم و فلسفه را می توان یکجا حل کرد. ایشان افزود که با توجه به این که کل قرآن خواب های حضرت محمد است، باید روانکاوان و مردم شناسان آیات قرآن را خوابگزاری کنند و کار مسلمانان در ۱۴ قرن گذشته که قرآن را تفسیر می کردند خطا بوده است. کل خواب ها هم محصول فاعلیت تام و تمام حضرت محمد است و هیچ کس از بیرون چیزی به سمع یا رویت او در خواب نرسانده است.

اما فقیهان جمهوری اسلامی، و در رأس آنها آیت الله خامنه‌ای، هیچ واکنشی نشان ندادند و گویی چیزی نشنیده اند.

آقای دکتر سروش در یک برنامه یک ساعته اختصاصی تلویزیون صدای آمریکا نیز اعلام کرد که مثنوی مولوی عدل قرآن است. مولوی پیامبر عشق است و دین تازه ای آورده است. ایشان دلایل خود برای این ادعا را هم مطرح کرد. با توجه به اعتقاد عموم مسلمانان به ختم نبوت، این ادعای بسیار بزرگی بود.

میلیون ها بیننده این سخنان را شنیدند، اما فقیهان، مراجع تقلید و زمامداران جمهوری اسلامی آنها را ناشنیده گرفتند. این در حالی است که همه میدانند که مسئولان جمهوری اسلامی و فقیهان به تلویزیون صدای آمریکا و بی بی سی حساسیت بسیار شدیدی دارند. همیشه کوچکترین مسائل این دو رسانه و مخالفان خود را مورد حمله شدید قرار داده، و حتی زندانی نموده اند.

برای روشن تر شدن مطلب دو مثال را در نظر بگیرید. در زمان انتخابات ۱۳۹۲ تلویزیون بی بی سی درباره آقای حسن روحانی برنامه‌ای را پخش نمود. اخیراً نیز که بیت زنده یاد آیت الله العظمی حسینعلی منتظری نوار گفتگوی ایشان را با کمیته مرگ جنایت ضد بشری اعدام زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷ در دسترس عموم قرار داد، تلویزیون بی بی سی آنرا پخش نمود. اقتدارگرایان، محافظه کاران و نیروهای اطلاعاتی و امنیتی ایران به شدت به [پخش فیلم درباره آقای روحانی و نوار آیت الله منتظری از بی بی سی](#) اعتراض کردند، و حتی لیست اصلاح طلبان برای انتخابات مجلس خبرگان را به دلیل یک تحلیل در وبسایت بی بی سی، "لیست انگلیسی" نامیدند. پخش نوار آیت الله منتظری از بی بی سی را هم دلیل ارتباط ایشان با انگلیس قلمداد کردند. اما آنان نسبت به دو ساعت تبلیغ ادعاهای آقای دکتر سروش از تلویزیون بی بی سی که قرآن را خواب های پریشان و غلط گزارش شده پیامبر گرامی اسلام نامید که باید خوابگزاری شوند، واکنشی نشان ندادند. پس توسل به تهمت تکفیر توسط مریدان آقای دکتر سروش از پای بست ویران است و مقاصد دیگری را دنبال می کند.

چرا فقیهان، مراجع تقلید و زمامداران جمهوری اسلامی در مورد مناظره و بحث های آقای دکتر سروش سکوت مطلق کرده و هیچ واکنشی نشان ندادند؟ نگارنده میتواند دستکم دو احتمال را مطرح کند.

یک احتمال این است که دستوری از مرکز به همه داده باشند که واکنشی نشان ندهند. احتمال دیگر، عمل به حکم مکرر آیت الله خامنه ای است که تکفیر هیچ نتیجه ای نداشته و به سود فردی که تکفیر می شود تمام می شود. جنجال راه انداختن پیرامون این نظرات به سود آقای دکتر سروش تمام خواهد شد، پس بهترین سیاست، سکوت است.

اگر قرار بر تکفیر و برخورد با آقای دکتر سروش بود، قاعدتاً میبایست پس از برنامه های تلویزیون آمریکا و بی بی سی صورت می گرفت که میلیونها بیننده داشت. ولی هیچ خبری از صدور حکم ارتداد و تکفیر نبود و نیست.

تکفیر نشدن استادان مصطفی ملکیان و محمد مجتهد شبستری

اندیشمندان برجسته و بزرگواری چون استادان مصطفی ملکیان و محمد مجتهد شبستری در ایران زندگی می کنند و نظراتشان را آنجا بیان می کنند. البته هیچ یک از این دو بزرگوار نه از رویت خدای بی صورت سخن گفته اند، نه ادعای استنمام بوی خدا را کرده اند، و نه خود را "ولی خداوند" قلمداد کرده اند که خدا و قیامت و اجابت کننده دعاهاست. آن دو انسان های بسیار متواضعی هستند که در عین دگراندیشی صادقانه، درباره شخص خودشان کوچکترین ادعایی طرح نکرده اند.

این دو بزرگوار به صراحت تمام نظراتشان را در ایران می نویسند و در سخنرانی ها بیان می کنند. البته محدودیت های بسیاری بر آنها تحمیل شده است. اما تاکنون تکفیر نشده اند. بعد از مصاحبه با استاد مجتهد شبستری در آبان ماه ۱۳۸۶، فصلنامه مدرسه توسط هیئت نظارت بر مطبوعات توقیف شد، چون وزارت ارشاد دولت آقای محمود احمدی نژاد آنرا "الحادی" ارزیابی کرده بود [اگرچه بعد از توقیف، معاون امور اجتماعی وقت وزارت ارشاد حاضر نشد "الحادی" بودن آن مصاحبه را تایید کند]. با این وجود، استاد مجتهد شبستری که معتقدند قرآن کلام نبوی پیامبر گرامی اسلام است و لذا "محصول وحی" است نه خود وحی، هیچگاه تکفیر نشدند.

در عین حال آقای مصطفی ملکیان همیشه مورد لطف بسیار عمیق آقای دکتر سروش و فرزند بزرگشان قرار داشته اند که شاید در فرصتی دیگر لطف آنها نیز مکتوب و منتشر شوند .

تکفیر مولوی از سوی آقای دکتر سروش

مریدان آقای دکتر سروش ادعا میکنند که آقایان دکتر کدیور، دکتر نراقی و گنجی آقای دکتر سروش را تکفیر کرده اند. اگر، صرف نظر از درستی و یا نه درستی آن، نفس اعلام این که فردی پیامبر است یا ادعای پیامبری دارد و دین جدید تأسیس کرده است، عین تکفیر فرد است، آقای دکتر سروش بارها اعلام کرده و بیش از پانزده دلیل ارائه داده اند که مولوی پیغمبر جدید است و دین جدیدی آورده است (دلایل این مدعا به تفصیل در دو مقاله آقای گنجی، "سروش: خوف نامه جهادی/بردگی قرآن" و "عشق نامه غیر جهادی مثنوی" و "پیوست مقاله سروش: خوف نامه جهادی بردگی قرآن و عشق نامه غیر جهادی مثنوی"، شرح داده شده اند که به نظر نگارنده قانع کننده هستند). به گفته آقای دکتر سروش، مولوی ادعای پیامبری داشته، منتها می گفته از ترس تکفیر عوام و جانمان به صراحت و شفافیت نمی گوئیم که به ما وحی می شود. پس آقای دکتر سروش هم با این ادعا مولوی را تکفیر کرده است.

اگر مدعای آقای دکتر سروش در مورد پیامبری مولوی و دین جدید آوردن او (یعنی دینی که آقای دکتر سروش "عشق نامه غیر جهادی آزادگی" می خواند) تکفیر مولوی نباشد، که نیست، ادعای آقایان دکتر نراقی

و گنجی در مورد تأسیس و اختراع دین جدید توسط آقای دکتر سروش با پیامبری خودش نیز متضمن هیچ گونه تکفیری نیست.

آقای دکتر سروش قرآن را "خشیت نامه جهادی بردگی" و مثنوی را "عشق نامه غیر جهادی آزادگی" نامیده اند. هر کس آرای ایشان را پیرامون وجوه تمایز دین پیامبر گرامی اسلام و دین مولوی بخواند به طور قطع دین مولانا را مانند خود آقای دکتر سروش برتر از دین حضرت محمد محسوب خواهد کرد. با این همه آقای دکتر سروش برای اینکه جای هیچ شک و شبهه ای برای مریدان و دیگران باقی نماند در (عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، صراط، ص ۳۵۴) نوشته اند: "من اگر شیفته یک شخصیت در کل تاریخ باشم آن مولانا جلال الدین است".

با این همه، آقایان دکتر نراقی و گنجی حتی ادعاهای آقای دکتر سروش در این مورد را نفی هم نکرده اند. فرض کنیم این دو به شیوه ای که آقای دکتر سروش در مورد بهائیت موضع میگیرند با او برخورد می کردند. یعنی:

آقای دکتر سروش: پیامبر بهائیان راستگو نیست. بر این مبنای مقبول آقای دکتر سروش، آقایان دکتر نراقی و گنجی هم می توانستند ادعا کنند که همه ادعاهای آقای دکتر سروش در مورد مشاهده خدای بی صورت، وحی شدن به ایشان، استنمام بوی خداوند، تجربه خدای بودایی مولانا، و "ولی خداوند" بودن کاذبند. اما ایندو نفر چنین نگفتند.

آقای دکتر سروش: دین بهائیت و پیامبرش مورد حمایت بریتانیا قرار داشتند. با این مبنای مقبول آقای دکتر سروش، آقایان دکتر نراقی و گنجی هم می توانستند ادعا کنند که آقای دکتر سروش مورد حمایت آمریکا و انگلیس قرار دارند چون، بعنوان مثال، بی بی سی مشغول تولید فیلم بلند زندگینامه آقای دکتر سروش است تا جایگاه ایشان و افکار ایشان را نزد مردم ایران بسیار بالا ببرند. دولت انگلیس که از طریق بی بی سی در کودتای ضد ایرانی علیه زنده یاد دکتر محمد مصدق نقش آفرینی کرد، اینک از طریق بی بی سی در حال حمایت از دین جدید دکتر سروش است. البته آقایان دکتر نراقی و گنجی از این شیوه های باطل ضد اخلاقی مطلقاً استفاده نکردند.

فعالیت آقای دکتر سروش و فرزندان در ایران

اگرچه آقای دکتر سروش و خانواده در ایران زندگی نمیکنند، ولی هواداران و انتشارات وابسته به ایشان در ایران بسیار فعالند و با هیچ مانعی مواجه نیستند.

انتشارات صراط آقای دکتر سروش همچنان به کار خود ادامه می دهد.

هر هفته از سوی مدافعان و طرفداران ایشان جلسه ای برای دفاع از نظریه "خوابنامه بودن قرآن" در تهران برگزار می شود، و گزارش های آنها روی وبسایت آقای دکتر سروش قرار می گیرند (بعنوان مثال، این چند نمونه را ببینید: [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، و...).

کتاب های فرزندان آقای دکتر سروش در ایران منتشر میشوند .

روزنامه ها و مجلات ایران با فرزندان آقای دکتر سروش مصاحبه می کنند. بعنوان مثال، فرزند کوچک آقای دکتر سروش مصاحبه ای با روزنامه اعتماد ، شماره ۳۰۸۴ ، ۲۴ مهر ماه ۱۳۹۳ ، صفحه ۱۲ ، داشت. در همان مصاحبه ایشان خود را فارغ التحصیل دانشگاه آکسفورد معرفی کرد ([به تیتز بالای مصاحبه نگاه کنید](#)) که نگارنده درباره صحت و سقم آن اطلاعی ندارد.

اینهارا مقایسه کنید با، بعنوان مثال، آقایان دکتر کدیور و گنجی. کتاب های ایشان ممنوع هستند، و مطبوعات و وبسایت های داخل کشور حق انتشار مقالات آنها را ندارند. فقط وبسایت هایی نظیر مشرق که وابسته به سپاه است، و رجا نیوز که نزدیک به طرفداران آقای محمد تقی مصباح یزدی و "جبهه پایداری" میباشد حق حمله و فحاشی به ایندو نفر را دارند.

نگارنده در دو مقاله، "[دکتر عبدالکریم سروش و بهائیت](#)" و "[دکتر عبدالکریم سروش با منتقدانش چه می کند؟](#)" واکنش آقای دکتر سروش به مخالفان و منتقدانش را به تفصیل مورد بحث قرار داد . واکنش ها همیشه تند و فاقد بحث مستدل و علمی است، و حتی گاهی اتهام زنی نیز چاشنی آنها بوده است. این درست است که برخی از مخالفان آقای دکتر سروش در اظهارات و مقالات خود درباره ایشان مواضع تنیدی گرفته اند. ولی از آقای دکتر سروش انتظار نمی رود که مقابله به مثل کنند. همانطور که در مقاله قبلی راجع به ایشان ذکر شد، "از هر کسی در سطح دانش و جایگاه ایشان انتظار می رود،" بخصوص از آقای دکتر سروش، متفکر دینی، که درس اخلاق و عرفان می دهند. اتهام تکفیر آقای دکتر سروش توسط آقایان دکتر کدیور، دکتر نراقی و گنجی هم یک نمونه از اتهام های ایشان، فرزند بزرگ و مریدان ایشان میباشد. اصولا این سه نفر در جایگاهی نیستند که حکم تکفیر برای کسی صادر کنند. اینگونه اتهامات فقط برای جلوگیری از نقد و ساکت نمودن منتقدین میباشد.

زندگی راحت در اروپا و آمریکا

آقای دکتر سروش و فرزندان همگی در آمریکا، اروپا و کانادا زندگی می کنند. جمهوری اسلامی با ظلم و ستم خود به مردم ایران در پوشش اسلام آن قدر بخش قابل توجهی از هموطنان را از اسلام دور نموده است که هر ادعای جدیدی درباره اسلام که با قرائت رسمی حکومتی متفاوت باشد مورد توجه و حتی استقبال قرار می گیرد. از این جهت هیچ خطری از جانب ایرانی ها آقای دکتر سروش و فرزندان را تهدید نمی کند.

شاید ادعا شود که خطری از جانب مسلمانان غیر ایرانی در جهان غرب آقای دکتر سروش را تهدید می کند. پاسخ به چنین ادعای ساده است: در حقیقت آقای دکتر سروش برای اولین بار کلام الله نبودن قرآن و وجود خطا در این کتاب را در یک مصاحبه با یک نشریه اروپایی به زبان انگلیسی بیان کرد، ولی هیچ واکنش خصمانه ای مشاهده نشد. در مورد ادعای "روایهای رسولانه" و پیامبر بودن مولوی هم آقای دکتر سروش به انگلیسی سخنرانی کرده اند که بر روی یوتیوپ وجود دارد. اگر آقای دکتر سروش هراسی از مسلمانان غیر ایرانی داشت، نباید لاقلاً این مدعیات را به زبان انگلیسی بیان می کرد.

اما منتقدان ایشان فقط مقاله هایی به زبان فارسی در نقد آرای ایشان نوشته اند. برداشت نگارنده از آثار همه ناقدان نواندیش دینی آقای دکتر سروش، از جمله آقایان دکتر کدیور، دکتر نراقی و گنجی، هم این است که آنها هم به شدت مخالف تکفیر آقای دکتر سروش و یا هر کس دیگری هستند. آقای دکتر سروش هم حق دارند هر نظریه‌ای را داشته باشند، و حتی اسلام را بکلی رد کنند، ولی باید شفاف عمل کنند، ناقدان هم حق داشته باشند مدعیات ایشان را نقد کنند، و اگر آقای دکتر سروش مایل باشند که به منتقدین خود پاسخ دهند، پاسخ میبایست محترمانه، مستدل، و علمی باشد.

کلام پایانی

لحن تند آقای دکتر سروش در مواجهه با منتقدان خود حتی در مطرح کردن نظرات جدید خود درباره اسلام و حضرت محمد نیز دیده میشود. آقای دکتر سروش نظریات خود درباره "روایهای رسولانه"، قرآن، و پیامبر گرامی اسلام را با زبان و کلماتی مطرح کرده اند که حتی مریدان دلباخته او را هم مسأله دار کرده است. یکی از دلباختگان تعریف و تمجیدهای بسیار رفیعی از آقای دکتر سروش کرده و می گوید که من همه راه را با شما طی کرده و با شما جلو آمده و به همه آنچه تاکنون گفته اید باور دارم. اما با فرضیه "روایهای رسولانه" آن کاخ زیبایی را که من درش قدم می زدم فرو ریختید و دیگر نمی توانم ارتباط قبلی را با قرآن داشته باشم. آقای دکتر سروش در پاسخ (سعدی شیرین سخن - جلسه ۲ ، دقایق ۱۱۳ - ۱۱۰) می گوید :

"نگرانی شما البته نگرانی به جایی است. یعنی من از دیگران هم این را شنیده ام. و حتی بعضی ها این را به منزله نقدی برای من و برای همین ایده رویایی بودن قرآن مطرح کردند، که شاید این نظریه حرمت قرآن را در چشم مردم عادی بشکند و آنها دیگر توجه نکنند که با یک کتاب الهی سر و کار دارند. بلکه فکر کنند کتابی است بشری، انسانی، در سطح عالی، مثل مثنوی، یا چیز دیگری، اما نه بیشتر. دوست بسیار لطیفه گویی دارم در آمریکا. ایشون یک جوکی در این باره ساخته بود و به یکی از دوستان من گفته بود، خودش به من نگفت. اون دوست گفت شما آخرین جوک را درباره خودت شنیده ای؟ گفتنم نه. گفت این است که گفته اند سروش رفت به معراج ، رفت بالا و بالا تا رسید به خدا. بعد وقتی که می خواست برگردد، خداوند یک جلد قرآن به او داد. این [سروش] هم برگشت به خدا گفت: خدا، یک کتابی بده که خودت نوشته باشی، این را پیغمبرت نوشته. خب جوک مناسب حال هم هست. شاید زبان حال شما هم باشد".

آقای دکتر سروش پیامبر گرامی اسلام را به یک بیمار صرعی تبدیل کرد که هرگاه این حالات به او دست می داد ، خواب های پریشان می دید و آنها را غلط تعریف می کرد. نتیجه اش هم شد قرآن موجود که از نظر آقای دکتر سروش "خشیت نامه جهادی بردگی" است. آقای دکتر سروش فرمودند که حضرت محمد به زور همه را سرکوب و مسلمان کردند، هدف فتح و تشکیل امپراتوری را تعقیب میکردند، هیچ مخالفی را تحمل نمیکردند، بلکه دستور قتل مخالف را میدادند. بعد از همه این ادعاها، تازه جناب آقای دکتر سروش این ادعاها را بالا بردن شأن و منزلت حضرت محمد قلمداد می کنند.

متأسفانه لحن تند آقای دکتر سروش در فرزند بزرگ ایشان و مریدانشان هم وجود دارد. گویی اینان برای ثابت نمودن اعتقاد خود به آقای دکتر سروش خود را ملزم می بینند که همان لحن تند را در مقابله با منتقدان

بکار گیرند. متهم نمودن آقایان دکتر محسن کدیور، دکتر آرش نراقی و اکبر گنجی به تکفیر آقای دکتر سروش، که دروغ محض است، نیز از همین قماش است، این در حالی است که دین-ستیزان که از جنایت‌های داعش و دیگر گروه‌های رادیکال تروریستی برای حمله به اسلام و مسلمانان استفاده میکنند، دقیقاً همین فرمایش آقای دکتر سروش را دارند که "اسلام در آغاز هم همینطور بوده است"، و پیامبر گرامی اسلامی نیز "چنان و بهمان در استفاده از خشونت بوده اند".

باید بکشیم که به جای دروغ، تهمت و فحاشی به منتقدان راه گفت و گوی عالمانه را بگشاییم. آقای دکتر سروش می‌دانند که مشهورترین نواندیشان دینی مخالف آرای جدید ایشان هستند. تعدادی از آنها نقدهایشان را بصورت مکتوب منتشر کرده اند، اما آقای دکتر سروش و پیروانشان راه‌های دیگری را برای پاسخگویی و فرار از گفت و گوی علمی انتخاب کرده اند. تهمت تکفیر کردن، آنهم توسط کسانی که اصولاً در چنین جایگاهی نیستند، مساله‌ای را حل نمیکند که هیچ، به اعتراضات میافزاید.

نگارنده از خوانندگان گرامی دعوت می‌کند که برای دریافت آخرین خبرها و تحلیل‌ها در باره ایران و بقیه خاور میانه، هم به فارسی و هم به انگلیسی، از وبسایت او، [اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه](#) بازدید کنند، و مصاحبه‌ها و دیگر برنامه‌های تلویزیونی او را [در اینجا تماشا](#) کنند. فیسبوک نگارنده [در اینجا](#) است